

سجع

در معنای لغوی: آواز کبوتر

در اصطلاح ادبی: یکسانی دو واژه در واج یا واج های پایانی و وزن یا هر دوی آنهاست.

مسجع: نثر و شعری که سجع در آن به کار رود

اولین بار سجع در مناجات خواجه عبدالله انصاری (قرن پنجم) به کار گرفته شد و بعدها سعدی در «گلستان»، جامی در «بهارستان»، نصرالله منشی در «کلیله و دمنه» آن را به حد کمال خود رساندند و در ادامه کسانی چون قائم فراهانی در «منشآت» و قآنی در کتاب «پریشان» از آنها پیروی کردند

نکته 1: سجع در کلامی دیده می شود که حداقل دو جمله باشد یا دو قسمت باشد.

نکته 2: سجع باعث آهنگین شدن نثر می شود به گونه ای که دو یا چند جمله را هماهنگ سازد.

نکته 3: سجع در نثر حکم قافیه در شعر را دارد.

نکته 4: اگر در پایان جمله ها کلمات تکراری وجود داشته باشد، سجع پیش از آن می آید.

نکته 5: گاهی در جملات سجع ممکن است افعال به قرینه لفظی یا معنوی حذف شوند.

انواع سجع

الف) سجع متوازن: آن است که کلمات سجع فقط در وزن اشتراک دارند.

ب) سجع مطرف: آن است که کلمات سجع فقط در واج های پایانی با هم اشتراک دارند.

ج) سجع متوازی: آن است که کلمات سجع هم در واج های پایانی و هم در وزن یکسان می باشند.

توجه: سجع متوازی زیباتر و خوش آهنگ تر است و ارزش موسیقایی آن از همه سجع ها بیشتر است.

همه کس را عقل خود به **کمال** نماید و فرزند خود به **جمال**.

ملک بی دین **باطل** است و دین بی ملک **ضایع**.

توانگری به هنر است نه به **مال**، و بزرگی به عقل است نه به **سال**.

دوستی را که به عمری فراچنگ **آرند** نشاید که به یک دم **بیازارند**.

مال از بهر آسایش **عمر** است، نه عمر از بهر گرد کردن **مال**.

در رفتن جان از **بدن**، گویند هر نوعی **سخن** // من خود به چشم **خویشتن** دیدم که جانم می رود

از خوان تو با **نعیم تر** چیست؟ // وز حضرت تو **کریم تر** کیست؟

بزرگان گفته اند: دولت، نه به **کوشیدن** است؛ چاره کم **جوشیدن** است.

الهی به شناخت تو **زندگانیم**، به نام تو **آبادانیم**، به یاد تو **شادانیم** و به یافت تو **ناتوانیم**.

سرّ عشق، **نهفتنی** است نه **گفتنی** و بساط مهر، **پیمودنی** است نه **نمودنی**.

من مانده ام **مهجور** از او، دیوانه و **رنجور** از او // گویی که نیشی **دور** از او در استخوانم می رود

ای مکارم تو شده در **جهان خبر** // افکنده از سیاست تو **آسمان سپر**

گفت: ای موسی، **دهانم** دوختی // وز پشیمانی تو **جانم** سوختی

پادشاهی او راست **زیبنده**، خدایی او راست **درخورنده**، بلندی و برتری از درگاه او جوی و بس.

گفت: «خاموش! که در پستی **مردن**، به که حاجت پیش کسی **بردن**».

جوانمرد که بخورد و **بدهد**، به از عابد که روزه دارد و **بنهد**.

محبت را **غایت** نیست؛ از بهر آنکه محبوب را **نهایت** نیست.

یک خلقت **زیبا**، به از هزار خلعت **دیبا**.

پشت و پناه سپاه من بود، در دیده دشمنان **خار** و بر روی دوستان **خال**.

فلان را کرم **بی شمار** است و هنر **بی حساب**، دارای عزمی است **متین** و طبعی **کریم**.

ظاهر درویشی، جامه **ژنده** است و موی **سترده** و حقیقت آن، دل **زنده** و نفس **مرده**.

ارادت بی چون، یکی را از تخت شاهی **فروآرد** و دیگری را در شکم ماهی **نکو دارد**.

«صیاد بی روزی، ماهی در دجله **نگیرد** و ماهی بی اجل در خشک **نمیرد**. دو چیز مُحال عقل است؛ خوردن بیش از رزق **مقسوم** و مردن بیش از وقت

معلوم. به نا نهاد، دست **نرسد** و نهاد، هر کجا هست، **برسد**. هر که به تأدیب دنیا راه صواب **نگیرد**، به تعذیب عقبی گرفتار **آید**».

الهی اگر بهشت، چون چشم و **چراغ** است، بی دیدار تو، درد و **داغ** است.

طالب علم، **عزیز** است و طالب مال، **ذلیل**.

باران رحمت بی حسابش همه را **رسیده**، و خوان نعمت بی دریغش، همه جا **کشیده**.

این دلق موسی است **مرقع** و آن ریش فرعون **مرصع**.

در ایام طفولیت متعبّد و **شب خیز** بودم و مولع زهد و **پرهیز**.

روشنی **روز** تویی، شادی غم **سوز** تویی // ماه شب **افروز** تویی، ابر شکر باز، بیا